



نُوْسَة : رِضَا دَانْسُور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
جِئْنَا بِكُم مِّمَّا عُوْنَانِ اِلٰي اِشْٰرَه
جِئْنَا بِكُم مِّمَّا عُوْنَانِ اِلٰي اِشْٰرَه
جِئْنَا بِكُم مِّمَّا عُوْنَانِ اِلٰي اِشْٰرَه

ابودر

نک گیوئی بلند در پاز صازی یاد ...

نوشه - رضا دانشور

سازمان امور اسلامیه ارشاد

تاریکی ، پرد ۰

نور موضعی

موقعیه : ابوذر در بلندی ۰

ابوذر : فرود ، به آرامی ۰ جلو : رود ری تماشگران

پشت می کند ۰ در عمق صحنه گم می شود ۰

پرد ۰

قاری • ټانکس

ابوذر : مشعلدار • مشتاق ، متجسس ، مصمم ، مجدوب •

گوش فرا می بدم •

هیاهو • قاری • هیاهو • هیاهو غلبه می کند • هیاهوی
بزرگ • ضریه هایی که به دروازه ای استوار می کویند • صدای جماعتی
خشمنگین که پشت دروازه منتظرند وازان میان ، کلمات نداییں :
" یارائد ، یامولای ، یا الله • یاریس ، یامولای ، یارائد " ،

جسته گریخته •

ابوذر : دستخوش هیجانی سخت به اطراف خیز بری دارد —

از هرسو و باصد ایس گره خورد • و منفجر شوند •

"یارائد ۰۰۰ یامولای ۰۰۰ یاالله ۰۰۰"
"یارائد ۰۰۰ یامولای ۰۰۰ یاالله ۰۰۰"

سکوت

"يابنی آدم ، خذوا زینتکم عند کل مسجد " .
يابنی آدم ۰۰۰ خـذوا ۰۰۰ !

مکت

اذا السماء انشقت .
اذا يوم المعود ٠٠٠ الى يوم الموعد ٠٠٠

تاریخی • آہنگ

نور موضعی

موضع : ابوذر

ابوذر : وداع

سکوت • روشنایی

صحنه : سیاه با خورشیدی فلزی و سوخته ،
خورشید ریذه ! وریسمانی ، سفید ،
آویخته ، از آسمان :

"برو ای تو ! ای زن ! همچنان دور باش !
آسمان هرگز عجز ابوذر را ندیده است،
برتواین نکبت راحرام می کنم که گواه مرگ تنهای من باشی ،
برو ای ام ذر ! همسفر راه سخت حیاتم !
خشندود باش و بخشنودیت ادامه بده !
مرا از مردمان زمانه طلب یاری نیست .
بهانه رفتن تو بود ، برو !
شهریان و میرندگان را از مرگ میرنده ای دیگر ، این ابوذر ،
این دوست ، این بنده خدا ،
بیگانگان " !

" دشمنام را به شادی بیهوده ای مهمان کن !
بگو ! آنها نهی انتظارشان را ، ازترکند
مادیان سرگردان سالهای عمر استماده شان ،
بردارند و همآخور ستوران خوشخوارخویش‌گردند
و سامش را نوشخواری بگذارند " .

مکث

" اکلون او را می‌بینم ، در دریای مغیلان چون
 نقطه ای که هر دم کمرنگ تر می‌شود ، دور
 می‌گردد و محو می‌شود ، نگاه نگرانش را برخویش
 حس می‌کنم .
 بسوی شهر می‌شتابد تا بر مسرگ

ابودر ، یارانی چند فراهم آرد .
خارهارا
بخون شتابان خویش آذین می بندد و
پاره های پوشش کهنهش برخرزهره ها باد
می خورد " .
" آه ! این یادگارگز رنده ای است که اینگونه
مقصدی بسی سرانجام راشتاب می کند " .

مکث

" ای مرگ ، برای دیدار با تو ، ابودر را به هیچ
میانجی نیاز نیست .
دست مهریات
را بمن بده " !

" دشمن من اگر مراد رچهرهی یک ، یک
گرسنگان ، تاهمهی زمانها باز نشناشد ،
زودتر مرده اند " ۰ ۰ ۰

مکث

" ۰ ۰ ۰ و اگر نیز باز شناسند ! "

مکث

" هرگز اورا ، زم را ، فرصت نکرد و ام که بد رستن
باز بینم .
یک بار رائید گفته بود :
" ابوذر ،
بنده خدا ، با ام ذرینده خدا "
و دیگر هیچ نگفته بود " .

" دیگر نمی بینم " اکنون در خانه‌ی خویش
تنهایم ، بیابان ، این خانه‌ی بی دیوار !
آنچنان که شایسته‌ی بنی آدم است " .

مکث . مقلب !

" بد رودیا ام ذر ."
بد رود ای تنهای زینب
دنیای من . وای تنهای از من .
تنهای بازخواهی گشت و کالبد سرد و خشنود

مرا باز خواهی یافت " ۰

برآشته :

" بیهوده بدیال یاران قدیم رائد مگرد .
آنان ، دوستاقبایان زندان خویشند " ۰

آهسته :

" بدوخ زندگی خلق هیمه می افزایند ،
همپالگی جورند " ۰

فریاد :

" نشان آنان را در عمارت بزرگ کوفه
بگیسر ، و در چراگاههای کاخ سبز دمشق ، و
در روسپیخانه های ناکام نیمه شب "

آهسته

" آنان را در دوزخ خویش مرد خواهی یافت ،
چون ماری هفت هزار ساله که برگنجینه ای ،
از او تنهای پوستی به نشانه مانده باشد "

مکث

"بى نشانه نىستى اى من ۰۰ ! " •

مکت

" يكبار رائىد گفته بود :

" تنهازندگى مىكند ،

تنها مى مرد ،

وتتها براڭيخته مى شود " •

آهسته

" تنها زندگى مىكند ، تنها مى مرد ، و

تنها براڭيخته مى شود " •

تاریکی ۰ سور موضع
موضع : ابوزدر :

" تھایں را زتوست ، راز شکست تو " ۰

مکث

! " ابوزدر " !

مکث

" وراز پیروزی تو " !

ازام ، آرام ، پس ، پس ، در تاریکی فرو می رود .

تاریکی . آهنگ

نور موضعی

موضع : پای تا سرستون زین راطی می کند .

خورشید ریذهه ۰ ابودزر

سکوت ۰ روشنائی

سیاهپوشان ، بی چهرگان : بازیجیر هایشان برکمر ، استوار
کرنش کنان • گرد اگرد ستون ،
ستون زین •
نیایشگر ، برستون • ستون زین •
دراوج نیایششان • زانو زده •
سرفروود آورده • گرد اگرد ستون ،
ستون زین •
و 'بسوذر :

" دشنا م برشما ، دشنا م گمراهان ! ضربه هایتان
بنیانهای لرزاندان را بیشتر می لرزاند ، ای
سنگواره پرستان " !

مَكْتُبٌ

"شمارا بعذابی سخت نوید می‌دهم، شمارابه
گردیدن کوهه‌ها و پرآتش شدن دریاها
نوید می‌دهم" ."

سکوت

- ۱۸ -

سیاهپوشان : گیج ۰ درهم ۰ درگوش‌های ۰ متحیر.

و بعد ابوذر :

" دشمام برشما " !

بایورش

ابوذر : در محاصره

در سکوت . شکنجه . به تمثیل : سیاهپوشان ،
زنجیرهایشان ، همآهنگ ، هم صدا ، به تهدید .

ابوذر : صف شکن ، اسیر .
سیاهپوشان ! مسلط .

ابوذر : اسیر ، در زنجیر ، قربانی ، اسیر ، در طواف ناگزیر .
 مجروح ، ابوذر ، نه ! کالبدی ، نعشی ، به اسارت
شانه های ستم ، به اضطرار ، در طواف .
نماد یک قربانی . قربانی همیشه .

- ٦٠ -

تاریکی • نور موضع

موضع : چهره قربانی .

قربانی : ابوذر همیشه .

سکوت • شکل جسم

سقوط

- ۶۱ -

ابوذر : در تلاش ، برای خیزشی دیگر ، بربا .
همچنان ، در اسارت

سکوت

اسارت . شگنجه . ضرب

تاریکی ۰ نور موضعی

موضع : چهره ابوذر ۰

هریار، ضریبی قدرت‌ها، سه قدرت،

قدرت !

ابوذر : شکنجه شده ۰

بی صورتان ، سیاهپوشان : در تلاش پیروزی کامل ، مسلط ، شکنجه گر ،

ابوذر : نه ! کالبدی ، نعشی ، به زانو ، پای ستون ،

ستون زین ، بسجده ، به اضطرار ۰

سیاهپوشان : پیروزی کامل !

تاریکی

نور موضعی

موضع : کالبدی ، نعشی ، نه ! ابوذر ، درتلاش ، سخت کوشی ،
سخت جانی ، به زانو ، به قامت ، نفی ! پشت به ستون ،
ستون زرین *

سقوط ، پشت به ستون ، ستون زرین

روشنائی

ابودر : پیروزی کامل .
سیاهپوشان : سلاح تاریخی ، شکنجه تاریخی ، شکنجه همیشه ،
سنگسار ! سکوت ، سکون در تهاجم
تاریکی * نور موضعی

موضع : چهره های دژخیم ، سنگ در کف ، سنگ چهره * بی چهره

نور موضعی

موقع : سرتاپای ستون زرین ، خورشید زرین رنگ

تاریکی . آهندگان

سکوت ۰ روشنایی :

" بیاد می آوری ؟ تنها بودی و آنان بسیار ؟ "

تو مظاہرشان را دشنا می دادی و آنان ترا ۰

از نفس گرم رائید ، گرم بودی ، آتشی سهمگین

در تو برافروخته بود " ۰

مکث

" یک تن ، تنها ، تنها ، تنها ییس " !

مکث

" چیزی که تو بر نگزیده بودی ۰ ۰ ۰ ،

مکث

" ۰ ۰ ۰ و اگر هم بر نگزیده بودی این نبودی ، هان ابوذر !
خدای رائید گفته بود که : " اسان رادر ریج آفریدیم "
گفته بود ، گفته بود ! "

تحیر :

" ۰ ۰ ۰ بله ، گفته بود ! "

مکث

" و مگر تو نکوشیده بودی تا بر ریج بتازی ؟
مگر بجنگیده بودی تاریج را از زندگی آدمیان
برداری ؟
رائید که نگفته بود ۰۰۰
آه ، دوست من ، دوست بزرگ من ،
من ازاین داستان چه هاگرفته ام ؟ ۰۰۰ " .

مکث

" ۰۰۰ و ریج هم برده ام ، ریجی که شاد مانه به استقبالش
شتافته ام .
آری این درست است !
واکنون
لیز می میرم
خفتی بزرگ ، در ریج بزرگ خاک ! .. .

"۰۰۰ آری این نیز درست است !

واکنون باشاد مانگی ، با تواام ،

ای مرگ ، دست حماسه ای ابوذر را ، این

کمترین امکان انسان را ، دردستهای مبارکت بفشر" .

آهسته

"ابوذر ، بند ه ناچیز خدا" .

خشمنگی

" از چاه فروتنی ات در آی و بین چه بوده ای ؟ و
نیز ازا سب سرکشی ات فرود آی و رائید را فرایاد آر ! " .

به اندیشه !

" درخویش ، این هردو را داشته ام ، بهشت را و دوزخ را " .

با وحشت :

" اعتراض کن ابوذر ، اعتراض کن ای صفو نشین پیر ... " !

به تصدیق

"آری ۰۰۰ آری ، خدای رائید را از آن روی بندگو
کرده ام که در توحید او ، همه واحد تجلی داشتند ، و
خدای رائد انعکاس همه بود ، در انعکاس پرشکوه ،
آگاه ، و مقتدر ."

و من هنگامی که بر در رگاه
سیاه چا در وصله خورده ام نشسته بودم و به
برهوت بی انتها و گستردۀ ای نگاه می کردم که
سراسر افق را پوشانده بود و هیچ معنایی
نمی داد ، حقیقت اورالمس کردم " .

متعجب :

"شگفت ، در تنهای ترین لحظه حیاتم اورالمس گردم ، و پک بار
دیگر در غزوه‌ای ، شاهه به شاهه رائد ، در حضور خالص ترین
جمع هم ."

آه پریشانی ! گویی هزار سال انتظار کشیده بودم ،
انتظار زمزمه‌ای آرام که به نجوا درگوشم جاری شود .
هان ابوذر ! این آسمان هیچ را حاطه نکرد .
است ، اراده‌ای نیرومند آن را اداره می‌کند و
می‌داند که از ذره‌های بیشماری گردآمد .
اراده‌ی ذره‌ها ، تو ! یک ذره !
همین است ! همین !

" ابودر ، آسمان ترا احاطه کرد ه است
بیاد من آوری " ؟

طاریکی ۰ آهنگ

نور موضعی

موضع : خورشید رذه ۰ آیس ۰ ابوزر

سکوت ۰ روشنایی

ناگهان

" هان برادرم آیس ، برای اشتیاق بی سامان
برادرت چه ره آوردی داری ؟ اورادیده ای ؟
خود بچشم خویش ؟ آه ۰۰۰ آری ،
نگفت که بردگان این را باور نمی کنند " ؟

بسر افروخته :

" یک اسیر چگونه باور کند که آسمان فقط او را

نشانه کرده است ؟

او را احاطه کرده است ؟

بار دیگر برادرم ، حکایت کن که او چگونه گفت ؟ " :

" این بد کارانند که از اعتبار آدمی می کا هند " !

ابوذر تھما :

" مرابی خش دوست بزرگ من ۰ رائید بی ثمر می کوشید

که آنان را اندرز دهدواز عذابی دور دست
بترساد "!

اندوه ۰ طغيان ۰ فروخوردگي ۰ تاسف :
" وتو ! ابوذر ! بيهود ۰ درشام ، شبستانها را باز هر صد ايت
مسعوم نکردی که :
فرو ريزيداي سقف هاي بلند " ،
و بعثت نگفت :
بگير !
بجای : بد ، اى دزد " !

تام شدن :

"اکنون بگیر ای تهاییس ، ای تبعید ، ای مرگ ،
استخوانهای آتش گرفته ابوذر را ، که همه چیز دیر است
و شرمگین " .

ابودرگدن افراخته :

"شرم ؟ نه ! خورشید باشد که شرم
کند ، و آسمان باشد که شرم کند ، و زمین باشد
که در آزم خوبیش بعیرد ، اما این ابوذر است ،

ك

بیانات ملک

طوسی کی آنکہ

نور موضعی

موضع : خورشید ریذه

سکوت ۰ روشنایی :

" به لاک پشت درخویش فرو رفته ای می‌اندیشیدی،
که به آرامی ، در متن بادیه حرکت می‌کرد ، گویندی حركتش
رانه فرجامی بود و نه آغازی ، آنگاه تو ازدهانه‌ی
سیلا ه چادر پاره‌ات برخاستی و سینه‌ات را
از هوایی دیگرخواستی اباشتمن ، از هوایی تازه
که مفهومی تازه در برداشته باشد " .

"وقتی مسافراز راه رسیده ای سخن از رائد راند ،

تو با کلمه ای تازه رو برو شدی واین کلمه در عمق

لحظه های حیات مفاهیم مختلف بخوبیش گرفت" :

"الله" . "الله" !

پژواک

تحیر

"الله" . "الله" !

پژواک

تحیر

"یارايد . رائیدنا" !

پروان

د رشگت

"ابوذر"؟

بی برگشت ۰ نافذ ۰ جاری ۰ مانع شکن

ابوذر: منتظر

"ابو-ذر-ر-ای جلد بن جناده"!

" ها ؟ جندب ، همان که عثمان یکبار جنید ب
خطابش کرد ؟ وهمان که رائد عبدالله نام نهادش ؟
آه ، وجود قدیع ام را بازیافته ام ، غریب‌تی‌کنکاشگر ،
که با پرسش تغذیه می‌کند واژه‌چیز پاسخی ارضاء نمی‌شود .
وقتی رائد مارا ترک کرد ، بادها از همه سو ره‌اشدند
و سست بنيانان را از هر سو با خویش بردند ،
یاران قدیم برگرد بادهای منصب و مقرری می‌چرخیدند
ومیان بندگان خدا شکاف افتاد .

چرا ۴

آئین رائد ، آئین یک نسل نمایند ، حتی به یک

نسل هم نپائید .
میان بندگان خداشکاف افتاد .
چرا ای ابوذر " ؟

مکت

ابوذر : چنگ در ریسمان
" خاموش باش ای جنیدب " !

جنیدب :

" نه ابوذر ! خاموش یعنی مرگ ، و تا آفتاب

تیمروز رادر رساند و مرگ بر ریذه بپاشد ، لحظاتی
باقیست ، مرا لجام خاموش بکار نیاید .
ابوذر پاسخ بد ، تو خود سهمی از این شکست
بعد از پیروزی هست " .

ابوذر : چنگ در ریسمان

" ای جنیدب ! آز آدمی " !

جنیدب :

" نه ابوذر ، آز ، نه ! تمام تمنیات مشروع آدمی ، فطرت
آدمی ابوذر " !

ابوذر : چنگ در ریسمان

" نه جنیدب ، فطرت شیطانی " !

جنیدب :

" واین ، ابوذر ! درنهاد بندی آدم هست " !

ابوذر: چنگ در رسما:

نه ای پار دوست بزرگ ما ۰ دومن نبود جنید ب، در
علی هم نبود جنید ب، و در سیاری دیگر هم نبود جنید ب،
آنها یسی که شکنجه خانه های بمن امیه را، با فرباد های فرو
خورد ۰ خویش، رنج می دادند و محبس های بس کرانی
را که در سراسر جهان با قاتل منحوس بپایستاده اند "۰۰۰" ،

جنید ب :

" آنان ای ابوذر، رمهانان بودند " !

ابوذر : چنگ در ریسمان

" فراموش کرده ای جلیدب ، فراموش کرده ای که رائید
گفت : " رهبانیت مذهب من جهاد است " ؟
از یاد برد ه ای جنیدب : ان الحیاة عقیدة وجihad ؟

جلیدب :

" اما ابوذر ، چرا یم را پاسخ نیآوردی " !

ابوذر : چنگ در رسما

" خاموش باش ای جنیدب ، هیچ چیز دوام جاوید
خواهد یافت " :
" برای مرگ می زایند و برای آباد می کنند " .

مکث

ابوذر :

" برای زندگی میغیرند ، و برای آبادانی و پران می کنند " .

سکوت

زوزه‌ی مقتد حیوانی‌گرسنه

"چونان گرگی تنها ، برسر جماعت فریاد زدم ،
برسر سلطه‌ی مشئوم تقدس فریاد زدم ،
حتی بلال هم در غم خاموش خویش فرو رفته بود
ولب بسته بود ، و پادگار بانگ اذایش

برگل دسته های مدینه فسرد ه بود .

سیاست برهمه چیز چیره شد ه بود و ریذ ه انتظار

استخوانهای مرا من کشید " .

رائید گفته بود : یکی ازیاران من در بیابان میمیرد " ،

آن منم ، اینک ریذ ه ، اینک رازگسترده ه بادیه ،

اینک مرگ " !

ابوذر : بادستهای گشوده

تاریکی . آهندگ

- ٥٠ -

لور موضعى

موضع : خورشيد رېذه ۰ ابوزر ۰ خورشيد رېذ ۰

سکوت ، روشناییس

ابوزر : صحرا ، تشنگى ، جاماندگى ، تتهاییس ، شن ، تبوك

تاریکس ۰ آهنگ

نور موضعی

موضع : ابودر • خورشید ریذه

سکوت • روشنایی

" بیاد می آوری ؟ آن سه روزی را که با بد نی زخمناک ، کnar
زمزم افتاده بودی و هستی ترا ازیاد برده بود ؟
بیاد می آوری آن گمشدگی را بهنگام عزم تیوک ، وقتی
همه از تو امید بریده بودند ویرخی ترا کژاند بشیده بودند ،
خود توه دست از جان شسته بودی " .

" دوزخ معلق خورشید بر تو آتش میریخت و اهربین
تشنگی درونت را پاره من کرد و توباتاها یی که دیگر
جز اراده نهود ، همچنان بسوی مجاهدان ، بسوی
رائد ، بسوی کارزار ، خود رام کشاندی " ۹

مکث

" اینهمه برای چه بود ؟ بخارتر خوشکامگی دنیاداران ،
و پاس حفظ سلامت باج ستانان " ۹

مکث

" برای همین بود که برپالان چوبین شتری مست ، ازشام
تامدینه ، چونان اسیری جنگی مصیبت و سختی را بردارانه
تحمل کردی ،
یارائد "؟

مکث

" او ، تحمل آنهمه خواریها و دشواریها را از چه رو
ما موربیت خویش دانسته بود ؟
فقط برای همین که به ابارگندگان زر و سیم مژده عذاب دهد "؟

— ۰۰ —

مکث

"اینچنین گفتن و سراجام ، برستم کژرونده‌گان ، به تبعید
رذه آمدن ، به خانه نشینی بباباون ۰۰۰" .

مکث

"ازصفه مسجد تابیابان رذه راهی درازبیست" .

تاریکی ، آهنگ

سکوت • روشناییس

" بیاد من آوری ابوذر ، تو خسته بودی ، روزها بر تو
گران من آمد ، افق های شام بر قلبت سنگینی
من کرد ، بجهاد رفتی و از آشوب دریای قبرس
بسلامت جستی وزنده ماندی " •

مکث

" زنده ماندی تادر وطنست غریب بهیری
و در غربت سرکلی " ۰

مکث

" احساس من کردی دوچیز بر زمین سلگیلی من کند " ۰

مکث

" اندوه تو و کاخ سه ز معاویه " ۱

مکث

" بیادداری ، وقتی ترا به هیچ چیز نتوانست
بفریید ، برسفره اش نشاند و چون طرفی
نیست ، ترا از خانه اش راند " ؟
برمنبر گفته بودی :
هیچ چیز مال نمایندگان خدا نیست ،
و همه چیز مال بندگان خداست .
و معاویه ،
نماینده خدای عز و جل ! برآشته بود ، آنچنان
که دیگران ، و آنچنان که زخمهای ران توبیز
آشتفتگیش را تسکینی نداد ، برشتری چوبیسن
پalan ، تشه و گرسنه ، بیابان قفر را

در نور دیدی ،

ونزد یکیهای مدینه بود که بر سرتهمه دوست

دیگر رائد زادیدی

و یهودا را " !

تاریکی ۰ آهند

- ٧٠ -

سکوت ° نور موضعی

موضع : چهره‌ی ابوذر ، در تهاجم

ابوذر : فریاد :

" مدینه را بشورش بزرگ فرامیخواهم " !

آهنگ ° تاریکی

نورموضعی

موقع : خورشید رذه ° ابوذر

سکوت ° روشناییس

" آری ابوذر، من بودم ، می بایست کث روندگان

را باشمیرها یمان محاکمه می کردیم و چون شمشیرها یمان
را از نیامشان برآوریم با حداده ای خندستانی

درگیر شدیم ° شمشیرها یمان چون کبوتران ماده
در نیامشان تخم گذارد و آنچنان به مهریانی

خوگر شده بود که برگوئه های دشمنان ، چون
پر پرندگان چین و ماچین ، نوازشگر می شدند .
آنگاه بود که تو ، ای جنید ب ، با استخوان پای
شتر ، برآن یهودی مسلط نشین بورش
بردی " .

تاریکی — آهنج

نور موضعی

موقع : خورشید ریزه ° ابوزد ر

سکوت ° روشنایی

ابوزد : دریاد ° بالبلند ، لبخلد خرسندي ، خرسندي
خرسندي پایان °

"اکنون هنگام در رسیده است ° صدای زمزمه‌ی

شن رامی شنوم" °

مکث

آهنگ : درمن + ضعیف

" خسته‌ام + بس است ابودر + استراحت کن
+ جنید ب "

مکث

" رائد رام بیلم ، اورام بیلم ، دستمالی خونین بسر
دارد و چشم‌اش نگران است " .

مکث

"ام ذر، می دایم تنهابازخواهی گشت و کسی بر تو
یارنخواهد شد . ای زن ! شوی یاغن خویش
راببخشای . هنگام طغیان برای تو—ای پسر جناده —
سرآمد است " .

مکث

"روشن بینی مرگ دست اندر کار هجوم خویش
است " .

مکث

" این ابوذر است - بند ه خدا - این جنید ب
است پسر جناده " .

مکث

ابوذر : فریادی در ضعف نشسته :

" مرا ۰۰۰ در چهره‌ی ۰۰۰ یک ۰۰۰ یک ۰۰۰ گرسنگان ۰۰۰
ومحومان ۰۰۰ باز ۰۰۰ خواهند ۰۰۰
شناخت ۰۰۰ " !

آهنگ : در اوج

ابوذر : سقوط نه ! سقوط کالبد ،

نور : تصوره ای

سکوت

"ازهم اکنون ، ظهر طلائی و داغی رامی بیلم ، با آسمانی
کوتاه و سرخ ، و خورشیدی سوخته و گبود ، و خونی روان
برشن ، روان وسیال ، می بیلم ، خونِ ابوذر
یکبار دیگر ، خواهد ریخت " .

مکث

" جنیدب شتاب کن ، تونخواهی مرد ، یا من
بدرود کن ، ابوذر را وانو " !

مکث

" ابوذر ۰۰۰ ایستاده بدرود کن " ۰

صدا : زلجهیر سلح ° نوحه ° و : حسين ° حسين

شهید ° شهید

ابوذر : درآستانه ° هماهنگ با صداها

در برد رود ، ایستاده

نور : موضعی ، سبز

ابوذر : برپا ، ایستاده در برد رود :

! " سبز ، له "

مکث

— ۷۰ —

"مرگِ نشسته ، نہ " !

مکث

"مرگِ درخود ، نہ " !

مکث

" مرگ بی رنگ ، نه " !

مکث

" رنگ " !

مکث

" رنگ " !

فریادِ آخرین

"به ریگ عاشورا" !!!

اوج صد اما و خون ،

بارشِ خون ،

تمام

